مقدمه‌ای بر تحولات اجتماعی با نگاهی بر جامعهٔ عشایری

● علی اکبری باصری

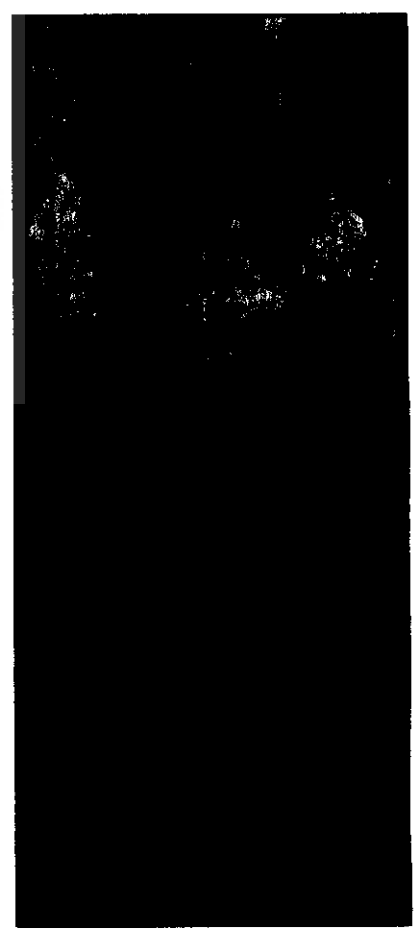

● خلاصه

هر سازمان با محیطش، یک اکوسیستم را تشکیل می‌دهند که برای ادامهٔ حیات و بقای خود، باید همواره خود را هماهنگ و سازگار با محیط، متحول نماید. "تغییر" به عنوان واقعیتی اجتناب‌ناپذیر، پیوسته نقش مهمی در شکل‌گیری ساختارهای جدید ایجاد می‌نماید. تغییر اجتماعی، پدیده‌ای جمعی، قابل رؤیت و استوار است آنچه امروزه، تحت عنوان توسعه جامع مناطق عشایری مطرح است ، توجه همه جانبه به مسایل عشایر و اسکان برنامه‌ریزی شده است. این در واقع، تغییر اجتماعی است که هدف آن، بهره‌مند کردن اکثریت عشایر از منافع و دستآوردهای برنامه‌های توسعه و سرمایه‌گذاریها در مناطق مستعد و با مشارکت خود آنان است . اسکان و یکجانشینی عشایر به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و در پیوند با مسایل ملی و منطقه‌ای می‌تواند، برنامه‌ریزی شده یا بدون برنامه باشد. گذر از کوچندگی به یکجانشینی، همواره وجود داشته است. اما، عدم هدایت این پدیده، منجر به استقرار خانوارها در محیطهای کم قابلیت ، دور از دسترس یا در حاشیه شهرها و شهرکها شده است که جدا از ناهمگونی و عوارض زیست‌محیطی ، ناهنجاریها و مشکلات اجتماعی را به دنبال دارد.

از نگاهی دیگر، اسکان عشایر ممکن است، تحت فشار قدرت بیرونی صورت گیرد یا انگیزه‌های درونی و خودجوشی، محرک اصلی آن باشد. در فرض تحمیلی بودن، دارای نتایجی فوری ولی ناپایدار و سست است. اسکان اجباری عشایر در زمان رضاشاه (تخته قاپوی) با هر هدفی که بود، در شیوه و روش کار، راه نادرستی پیموده و اجرای آن توسط نیروهای نظامی اشتباهی بدتر بود. به محض نمید رضا شاه و تضعیف نیروهای عمل کننده، توازن به سود عشایر به هم خورد و ایلات و عشایر مجدداً کوچندگی را برگزیدند و اسکان متوقف ماند. اگر قدرت بیرونی عامل اصلی نباشد، بستگی دارد به این که عامل، رأس هرم قدرتی ایلات و زیرمجموعه‌های آن باشد یا جماعت عشایر داوطلب باشند. ساختار هرم تسکیلاتی، قدرت سنتی و انسجام ایلی عشایر، سالهاست فرو ریخته است ، بنابراین، این عامل در شرایط فعلی قادر به ایفای نقش مؤثر نیست. "کوچ" که وجه تمایز اصلی کوچندگان با یکجانشینان است؛ به دلیل از دست دادن نظام برنامه‌ریزی، کنترلی و نظارتی خود، به جریانی نامتعادل تبدیل شده است که در برخورد با پدیده‌های دیگر، ممکن است آنها را نیز از تعادل نسبی خارج نماید یا مسایل اجتماعی و معضلات منطقه‌ای بوجود آورد محدود شدن

چراگاهها و فشار بیش از حد به مراتع موجود، پیدایش سیلابهای مخرب و فرسایشی، درگیریها و رقابت در بهره‌برداری از منابع طبیعی و ... بخشی از پیامدهای آن است، بدون آن که جامعهٔ عشایر، مسبب اصلی باشد.

بخش قابل توجهی از جماعت عشایر به ضرورت تحول در شیوهٔ زندگی و تولید خود پی برده‌اند، اما به تنهایی قادر به تصمیم‌گیری و ایجاد تغییر نیستند. این وضعیت، همانند نظامی می‌ماند که خود قدرت تنظیم ندارد و باید از خارج عامل تنظیم کننده‌ای در آن وارد کرد. در این مرحله و گذار جدید، نقش دولت تعیین کننده است. قبل از هر چیز باید به مسایل انسانی این جامعه توجه نمود و امور آنان را در ارتباط با جامعهٔ ملی، به طور جامع و همه جانبه مورد بررسی قرار داد. توسعه جامع مناطق عشایری، برنامه‌ای است بلند مدت با مسایل اجتماعی پیچیده و حساس، که بدون مشارکت عشایر و نقش دادن به آنها میسر نخواهد شد. جامع‌نگری، انعطاف‌پذیری، برخورداری از پشتیبانیهای مادی و معنوی، داشتن اختیارات کافی برای تصمیم‌گیری، شناخت و آگاهی نسبت به مسایل و نیازهای عشایری و به کارگیری نیروهای علاقه‌مند و داشتن دانش کار، ویژگیهایی است که دستگاه متولی این امر، باید برخوردار باشد. نهاد اجتماعی مشروعی نیز، لازم است که در کنار دستگاه اجرایی، همفکری و زمینه‌سازی نماید.

مقدمه

در دنیای پویا و پرتلاطم امروزی، تغییر و تحول واقعیتی ضروری و اجتناب ناپذیر است. "در چند سال اخیر، اغلب تحقیقات جامعه‌شناسی با مطالعه تغییرات اجتماعی قرین بوده است. در واقع، وقتی مردم از توسعه یا از جهان سوم سخن می‌گویند، آنها در مورد تغییر بحث می‌نمایند. البته در مورد توسعه به طور خاص و تغییر به طور عام، دیدگاههای مختلف وجود دارد. برخی به کندی تغییرات و استمرار وضع گذشته، اشاره می‌کنند. عده‌ای در مورد ساختهای ناعادلانه و ظالمانه که جایگزین ساختهای پیشین شده سخن می‌گویند و عده‌ای عناصر منفی تغییر همچون، نابودی محیط، اشاعه خشونت سیاسی، فقدان هویت و فرهنگ را متذکر می‌شوند. مسلماً تغییر همراه با پیامدهای گوناگون در مناطق مختلف جنبه‌های زیادی دارد."[1]

سیر مراحل تغییر، به عنوان پدیده‌ای اجتماعی که از ابتدا با پیدایش حیات و به طور مستمر ادامه داشته، تبیین و تئوریزه نشده است، اما پیوسته نقش مهمی در شکل‌گیری ساختارهای جدید ایفا نموده است. محیط دایم در حال تغییر و تحول است و هر سازمان با محیطش اکوسیستم را تشکیل می‌دهد که برای ادامهٔ حیات و بقای خود، باید همواره خود را هماهنگ و سازگار با محیط متحول نماید.

● تغییر اجتماعی و پدیده‌های آن[2]

تغییر اجتماعی عبارت است از: تغییری قابل رؤیت در طول زمان به صورتی که موقت و کم دوام نباشد و بر ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه، اثر گذارد و جریان تاریخ آن را دگرگون نماید.

تغییر اجتماعی، لزوماً یک پدیده جمعی است و منحصر به تغییر رفتار عدهٔ محدودی نیست. تغییر اجتماعی باید یک تغییر ساختی باشد، یعنی تغییری که در کل سازمان اجتماعی یا در بعضی از قسمتهای تشکیل دهندهٔ اصلی سازمان اجتماعی حادث شود. تغییر ساختی، در طول زمان شناخته می‌گردد. یعنی در مقاطع زمانی، قابل بررسی و ارزشیابی با نقطه شروع یا یک مرجع باشد.

برای این که تغییر اجتماعی واقعاً، یک تغییر ساختی باشد، باید مداوم و استوار باشد. به بیانی دیگر، سطحی و زودگذر نباشد. توسعهٔ جامع مناطق عشایری را، می‌توان تغییر اجتماعی دانست که اگر به اسکان منجر شود، اکثریت را منتفع سازد و در بلند مدت، پایدار و موجب بهبود شرایط زیست آحاد این جامعه گردد.

ابن خلدون معتقد است: "سازمان اجتماعی، پدیده‌ای است ضروری و حیاتی وانسان موجودی است سیاسی و نیازهای مادی وی را برآن داشته است تا الزاماً به طور اجتماعی با سایر همنوعان خود زندگی کند. دولت نیز پدیده‌ای است طبیعی و ضروری، چراکه جامعه خود مقوله‌ای است طبیعی و ضروری. به همین دلیل است که جامعه نمی‌تواند، بدون وجود دولت به حیات و هستی خود ادامه دهد." وی به دو نوع فرهنگ (عمران) یعنی فرهنگ بدوی (عمران بدوی) و فرهنگ متمدن (عمران حضری)، اشاره می‌کند و میان آنها تمایز ویژه قایل است که خارج از بحث است. به ذکر این نکته مهم از وی بسنده می‌کنیم که می‌گوید:

"برای یک گروه بدوی، حرکت در مسیر تمدن، همواره آسان نیست، زیرا فضایل این گروه می‌توانند، منبع نارضایتیها، مخالفتها و تضادهای جدید باشد."[3]

برخی نیز معتقدند: عموماً گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر، از یک جریان بحران ناشی می‌شود. در طول این جریان، فشارهای موجود، ساختار سازمان را تهدید می‌کنند.[4] تغییرات ایجاد شده در نظامهای اجتماعی ـ سنتی کشورهای در حال توسعه، بعد مهم دیگری از نفوذ حکام خارجی می‌باشد و اصولاً روابط تجارت بین‌الملل، در حال حاضر، به ضرر کشورهای عقب نگهداشته شده و به نفع کشورهای توسعه یافته است.[5]

در هر حال، سختی گذر از وضعیت خو گرفته، سنتی و هنجار به شرایط مطلوب، پذیرفته شده است. به ویژه اگر وضعیت سنتی، اشراف بر آحاد اعضا داشته باشد، باید دید آیا جامعه، آمادهٔ پذیرای تغییر است یا خیر؟ در صورت آمادگی، باید تطبیق شرایط موجود به شرایط بهینه، با روشن نمودن فرآیند تطبیق تبیین گردد. این روند، باید به گونه‌ای باشد که اهداف روشن و معین و عدم مخالفت جوی با منافع فردی و منافع سیستم (جامعه عشایر) باشد و به لحاظ پیچیدگی با نقش و مشارکت آحاد افراد هماهنگ باشد.

● شیوه‌ها و مراحل تغییر

تغییر می‌تواند برنامه‌ریزی شده یا بدون برنامه باشد. تحولات محیطی به گونه‌ای است که برای بقا، باید هماهنگ و سازگار با شرایط باشد. این تغییر می‌تواند، با برنامه و در پایان توام با منافع نسبی باشد. آنچه امروزه مسأله مهاجرت را دامن می‌زند و آن را یک معضل اجتماعی ساخته است، ناشی از مسایل

اقتصادی و درآمد خانوارهاست. از اشکالات اساسی امکان بی‌برنامه و هدایت نشده، استقرار خانوارها در محیطهای کم قابلیت، دور از دسترس و یا در حاشیه شهرها و شهرکهاست که در هر حال، ناهنجاریهایی به دنبال دارد.

شیوه‌های تغییر را از جنبه‌های دیگر نیز می‌توان، مورد بررسی قرار داد:

۱ ـ اعمال از بیرون

دیکته کردن ، اجباری و تحمیل یک جانبه، خصوصیات اصلی آن است که با تکیه برقدرت انجام می‌گیرد. به نظرات و دیدگاههای تغییر پذیران اعتنایی ندارد و در مراحل تصمیم‌گیری و اجرا رأساً اقدام می‌کند. مزیت این شیوه، سرعت است ولی ناپایداری، فرار بودن و در نتیجه عدم توفیق ، از معایب مهم آن است. آنچه که فرآیند اسکان اجباری، در اوایل دوران پهلوی (تخته قاپو) با آن مواجه شد، از همین مقوله است. سیاست تخته قاپو کردن، به سیاست رضا شاه در مورد اسکان عشایر موسوم است. از مضمون و برنامه واقعی این سیاست، اطلاع دقیقی در دست نیست. اما اتفاق نظر وجود دارد نسبت به این که، سیاست تخته قاپوکردن عشایر، در اصل مقابله با قدرت و نفوذ خوانین و رؤسای ایلات بود و اجرای آن، به سران و سرکردگان نظامی سپرده شد.(یعنی بدترین وضعیت) . چون سیاست مدون و قانونمندی وجود نداشت . هرکدام از "انتظامات عشایری" به روش خاص خود، در صدد تحقق این سیاست برآمدند.

اساساً تغییر ، مفهومی تهدیدکننده و تهدیدآمیز دارد و ابعاد آن برای اعضاء روشن نیست. لذا، مقاومت در برابر تغییر از پیامدهای اصلی آن است ، به ویژه اگر بدون جلب مشارکت و با توسل به زور و یک جانبه باشد. تغییر در رفتار سنتی را، در تضاد با منافع کلی می‌دانند . مقاومت در برابر تخته قاپو یا خلع سلاح اجباری در زمان پهلوی، با تضعیف نیروهای عمل کننده، توازن به نفع نیروهای مقاوم به هم خورد. با تبعید رضا شاه، شالوده و نظام اداری ایران نیز، در هم کوبیده شد و ایلات و عشایر، مجدداً به همراه دام خود به کوچروی ادامه دادند و تخته قاپو متوقف ماند.

۲ ـ تغییر از درون سازمان

الف : اقدام از بالا به پایین

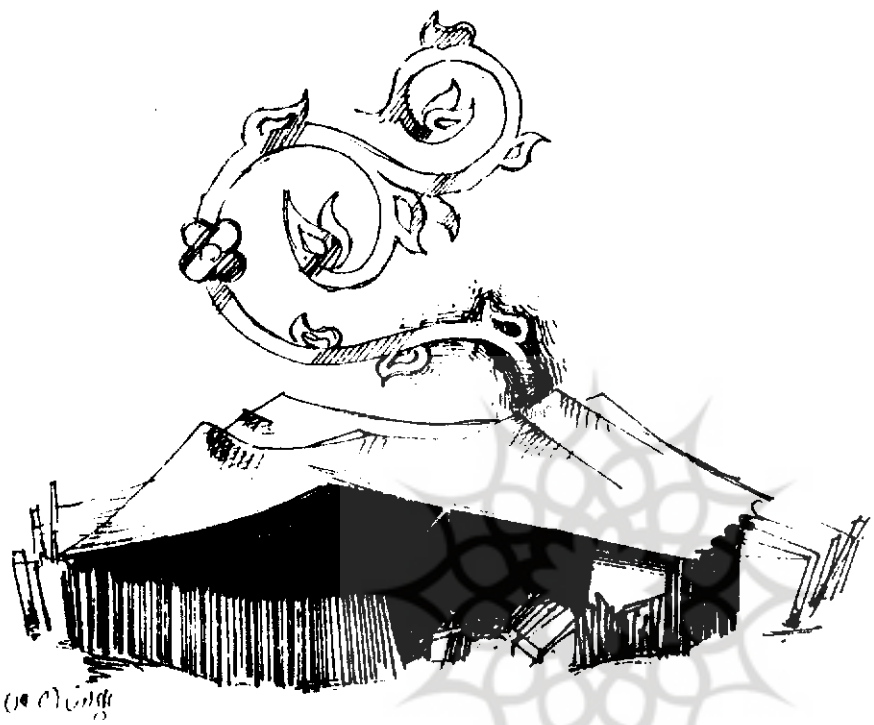

ب : شروع از درون و از پایین

الف ـ تحول از درون سازمان که از بالا به پایین جریان یابد، در شرایط فعلی مقدور نیست، زیرا سالهاست ساختار و هرم تشکیلاتی و انسجام ایلی عشایر فرو ریخته است. ابن خلدون می‌گوید[۶]: "شرایط خارج از جوامع شهری، وجود یک سازمان قبیله‌ای را الزامی می‌کند. این تمایل نیز به نوبه خود، یک نیروی همبسته و متحد را (عصبیت) پدید می‌آورد. از آنجاکه انسانها اجتماعی هستند و از سویی نیز، به ستم‌ورزی تمایل دارند، در هر جامعهٔ بدوی، باید یک خانوادهٔ حاکم ، موجود باشد و عصبیت این خانواده ، باید نیرومندتر از (عصبیت) دیگر خانواده‌های موجود در قبیله باشد. این قدرت برتر موجب می‌شود که خانوادهٔ مزبور، حاکمیت یا پادشاهی خود را بر سایر خانواده‌های قبیله ، اعمال کند."

این قدرت برتر، سالهاست اقتدار خود را از دست داده و بدتر از آن، این است که مفاد مشروعی هم جایگزین آن نشده است. این را که یک آسیب اجتماعی می‌توان، تلقی کرد زیرا آثار سوء عدم وجود نهاد اجتماعی موجه را، در بخشهای مختلف می‌توان یافت. مسایل جامعه عشایری، قبل از آن که مسایل یک روش تولید باشد، مشکلات یک روش زندگی است، با ابعادی متفاوت از آنچه در شهر وروستا سراغ داریم. پدیدهٔ کوچ از ارکان اصلی زندگی کوچندگی است که به همراه سایر عوامل، تعادل نسبی پدید می‌آورد. کوچ که خود شاخص اصلی ایجاد تعادل در محیط زیست، تولید و رفاه جامعهٔ است، سالهاست نامتعادل گشته است. ساختار هدایتی و کنترل کنندهٔ سنتی آن، عملاً وجود خارجی ندارد و عوامل متعدد تسهیل کننده دیگر نیز، به گونه‌ای متحول شده و برگشت ناپذیرند. تا دو دههٔ گذشته، ستاد فرماندهی ایلخانی و دوایر آن، با اقتدار ، هماهنگی ایجاد می‌نمود. تصمیم‌گیری و نظارت می‌کرد. برنامه‌ریزی ، جهت دهی، کنترل و امر و نهی را به عهده داشت و با همبستگی اعضا اجرا می‌نمود. تأثیر عوامل بی‌شمار و نبود هرم و جریان قدرت و هماهنگ کننده، نکات ضروری فوق را تا حد خانوار و آن هم بدون نظارت، فرو ریخته است و قابل تجدید هم نیست، مگر آن که یک نهاد اجتماعی مشروع راه‌اندازی شود و مورد حمایت قرار گیرد و مسؤولیت ناپذیر باشد.

این پدیده (کوچ) دیرپا، اجتناب ناپذیر (حداقل تا دو سه دههٔ آینده) و نامتعادل و فاقد نظام هماهنگی و

نظارتی که امکان توقف آن نیز به راحتی وجود ندارد، در مسیر و فرایند جریان خود و در برخورد با سایر پدیده‌ها، با دو وضعیت روبرو می‌شود:

۱ ـ هر جا که توان بیشتری داشته و مقدور باشد، فشار خود را به منابع دیگر، در عرصه و قلمرو خود وارد می‌نماید و در واقع، آنها را از حالت تعادل نسبی خارج و توازن را دگرگون می‌سازد. جدا از عناد رژیم گذشته نسبت به عشایر، در هیچ دوره‌ای از برنامه‌های عمران، جامعه عشایر مورد توجه نبوده‌اند و همواره به عنوان جزیی از مجموعه به عمد یا به سهو فراموش شده‌اند و براین نابسامانی دامن زده‌اند. محدوده هر فرد و عدم آشنایی با ابعاد و راههای تحول آفرین، عشایر را با دو وضعیت روانی روبرو نموده است:

۱ ـ اکثریت عشایر، ضمن احساس نیاز به تحول و درک ضرورت آن، در شک و تردید قرار دارند و با نگرانی به آینده می‌نگرند. مطالعات نشان می‌دهد که بیش از ۸۰ درصد جامعه عشایری این گونه‌اند.

۲ ـ برخی، پیامد ریسک و مخاطره کردن را پذیرفته‌اند و به تلاشهایی مشهود دست می‌زنند تعداد این گروه، در حال افزایش است.

مهم آن است که "تقاضا" حاصل شده است، اگر این وضعیت به "طلب" تبدیل شود و جواب قانع کننده‌ای داده نشود، ناهنجاریهای بعدی به راحتی هموار نخواهند شد. در این مرحله، باید در گروه اول، اعتماد ایجاد کرد و از گروه دوم، پشتیبانی نمود، تا زمینهٔ مشارکت همواره میسر باشد. در هر دو حالت فوق، نقش عامل بیرونی هم بسیار مهم و هم بسیار لازم است. اصولاً "زمانی که سیستمی قدرت تنظیم خود را ندارد، باید از خارج، عامل تنظیم کننده‌ای در آن وارد کرد."

نظر به این که تغییر و تحول در شیوهٔ تولید و زندگی عشایر منجر به تغییر ساختار و عملکرد آن می‌شود، باید تمامی مساعی را به کار گرفت که این شروع از درون را هدایت و به مشارکت فراگیر تبدیل نمود، زیرا هم زمان محدود است و هم کار دشوار و پیچیده، با توجه به زمان و دشواری کار، تغییر باید مراحل زیر را پشت سر گذارد:

ـ تغییر در دانش افراد: این مرحله آسانتر است و احتیاج به زمان کمتری دارد. تا حد امکان، وجود جماعات عشایری و تداوم حیات و استمرار این زندگی سنتی، غیرقابل انکار است. برآیند این دو مطلب، آثار اجتماعی و اقتصادی خوشایندی را در مجموع نداشته است. امروزه، به وضوح مشهود است که هم برخی منابع به مخاطره افتاده‌اند و هم محیط زیست تهدید می‌شود. وجود سیلابهای مخرب و زیان آور، در سالهای اخیر و تشدید سالیانه آن، تخریب و فرسایش تصاعدی منابع طبیعی، پیش روی کویرها و ... از مصادیق این دگرگونی است و بی‌ارتباط با عدم تعادل کوچ نیستند. می‌توان ادعا کرد که هر قدر، شیوه زندگی عشایر و حاشیه‌نشینان نامتعادل‌تر می‌شود، لطمات اقتصادی و انسانی آن در ابعاد ملی فزونتر می‌گردد. البته گناه را نمی‌توان برگردن عشایر انداخت، باید به دنبال علتهای اصلی و راه‌حلهای اصولی ومنطقی بود. اولین گام در هر برنامه، جامع‌نگری و اقدام است، به گونه‌ای که شهر و روستا و عشایر، با هم، مورد توجه و عنایت قرار گیرند.

۲ ـ هرجا که چنین امکانی فراهم نباشد، مغلوب هم نمی‌گردد، بلکه نارساییها و معضلات اجتماعی پدید می‌آید. رقابت در بهره‌برداری از چراگاههای همسایگان، احساس ناامنی، عدم رعایت مسایل عرفی، انتقال فشارهای جانبی به درون و گاه جدال برای بقا و ... از پیامدهای آن است. با این توصیف، آنچه در شرف وقوع است، هر دو وضعیت فوق است.

ب ـ شروع از درون: این فرآیند تغییر، همراه با مشارکت خواهد بود. جامعهٔ عشایر با وجود آن که سازماندهی خود را از دست داده، به ضرورت تحول نیز وقوف پیدا نموده است. نه به صورت فراگیر، اما جوششهایی از درون شروع شده، در غالب قلمروها دیده می‌شود. در یک بررسی، ارزشیابی و نتیجه‌گیری کلی به لحاظ نگرانی از آینده، تأثیر عوامل محیطی و دگرگون ساز اصل عقلانیت افراد خبره و متنفذ طوایف را باید توجیه و آگاه نمود. قراین بیانگر وجود زمینه مطلوب است.

ـ تغییر در نگرش و طرز تلقی افراد: از نظر زمان طولانی‌تر و از نظر اقدام دشوارتر از مرحلهٔ قبلی است، اما برای اثربخشی لازم است.

ـ تغییر در رفتار فردی: از دو حالت قبلی طولانی‌تر و مشکل‌تر است. هنجارهای سنتی که به مثابه تئوری مسأله مهارت یابی عمل می‌زند و آن را یک معضل اجتماعی ساخته است، ناشی از مسایل اقتصادی و درآمد خانوارهاست. از اشکالات اساسی اسکان بی‌برنامه و هدایت نشده، استقرار خانوارها در محیطهای کم قابلیت، دور از دسترس و یا در حاشیه شهرها و شهرکهاست که در هر حال، ناهنجاریهایی به دنبال دارد.

●می‌توان ادعا کرد که هر قدر، شیوه زندگی عشایر و حاشیه‌نشینان نامتعادل‌تر می‌شود، لطمات اقتصادی و انسانی آن در ابعاد ملی فزونتر می‌گردد. البته گناه را نمی‌توان برگردن عشایر انداخت، باید به دنبال علتهای اصلی و راه‌حلهای اصولی ومنطقی بود، اولین گام در هر برنامه، جامع‌نگری و اقدام است، به گونه‌ای که شهر و روستا و عشایر، با هم، مورد توجه و عنایت قرار گیرند.

● مسایل جامعهٔ عشایری، مشکلات یک روش زندگی است نه یک روش تولید، بنابراین در هر تغییری به جنبه‌های انسانی کار، بیش از هر چیز باید عنایت داشت. در این رابطه مسایل و امور عشایر را بلند مدت و در درون برنامه‌های توسعهٔ گسترده‌ای باید لحاظ نمود.

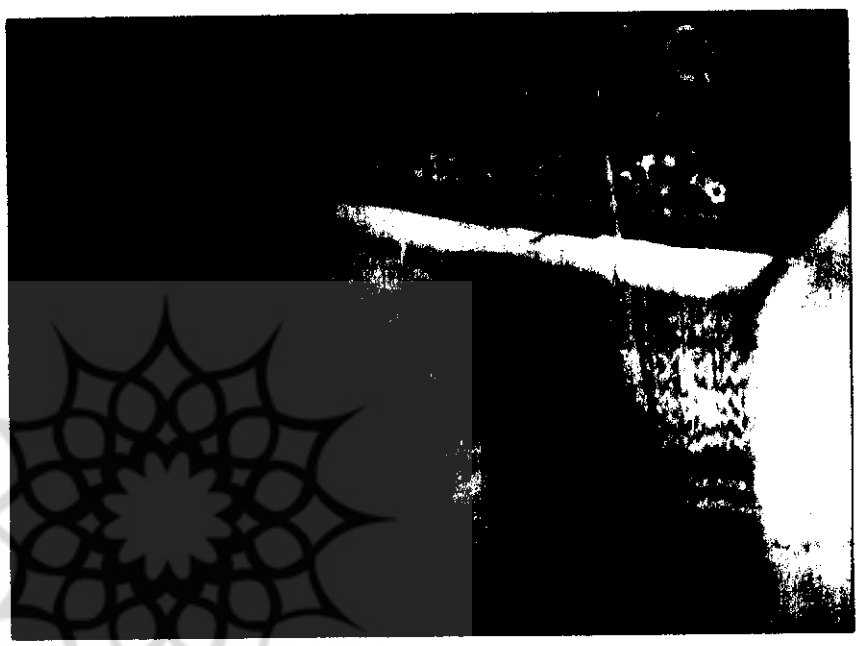

عادت تبدیل شده‌اند، برای تغییر نیاز به زمان دارند. بدون تردید ، در این مرحله مقاومت وجود خواهد داشت. (اگر در مراحل قبل انتقال آگاهی به خوبی صورت گرفته باشد، قدری از مشکلات این قسمت را کاهش می‌دهد.)

- تغییر در رفتار گروهی: طولانی‌ترین و سخت‌ترین حالت است و وضعیتی متفاوت با حالتهای قبلی دارد.

روند فوق ، مشروط بر مشارکت است نه تحمیل و استفاده از قدرت . با توجه به نمودار زیر اگر ازقدرت پست و مقام استفاده شود، دور تغییر آمرانه‌ای است و اگر از قدرت مردمی استفاده شود، دور تغییر مشارکتی است . تغییر براساس مشارکت ، هنگامی که گروه و افراد از بلوغ فکری و ذهنی بیشتری برخوردارند ، مناسبت بیشتری دارد و مدیر نیز از قدرت شخصی برخوردار است. به هر حال، کارآیی بستگی به نوع قدرت دارد.

عامل تنظیم کنندهٔ بیرونی این تغییر، با توجه به مسایل انسانی جامعه مورد نظر، باید با هدف تحول اجتماعی و رشد اقتصادی، دست به اقدام زند. لذا، نقش دولت بسیار مهم است و دستگاه متولی این فرآیند به طور مشخص ، باید دارای ویژگیهای زیر باشد:

۱ ـ شناخت کافی، آگاهی به مبانی کار و برنامه‌ریزی با نگرش دراز مدت داشتن

۲ ـ جامع‌نگر و انعطاف پذیر بودن

۳ ـ اعمال کردن حد معینی از اراده (دخالت دولت) در تشدید سرعت تحول و توسعه اجتماعی و اقتصادی ضروری و گریزناپذیر (۹)

۴ ـ داشتن اعتماد به نفس و برخورداری از پشتیبانیهای مادی و معنوی

۵ ـ داشتن اختیارات کافی برای تصمیم‌گیری و حل مسایل

۶ ـ بکارگیری نیروهای با انگیزه ، علاقمند و دارای دانش کار

نهایت آنکه تغییر و تحول در جامعهٔ عشایری با توجه به مباحث مطروحه، با ایجاد روابط خوب و صمیمانه و جلب اعتمادو نقش دادن به آنان میسر خواهد بود. مطمئناً این شیوهٔ عملکرد، گرچه طولانی و منابع کافی اعتباری را نیازمند است، اما از دوام و پایداری مطلوبی برخوردار خواهد شد.

● جمع‌بندی و نتیجه گیری

محیط دایم در حال تغییر و تحول است و سیر مراحل تغییر پیوسته نقش مهمی در شکل‌گیری ساختارهای جدید اقتصادی ـ اجتماعی می‌نماید . جماعات عشایری نیز، در مسیر تحول قرار گرفته‌اند و علیرغم وضعیت خوگرفته سنتی و هنجار، به ضرورت تحول پی برده‌اند. در این دورهٔ گذار، نقش و حضور دولت به عنوان عامل اصلی برای سیاستگذاری، برنامه‌ریزی، هدایت و ایجاد هماهنگی ضرورت دارد. آنچه اکنون تحت عنوان توسعه جامع مناطق عشایری مورد بحث است باید توأم با جامع‌نگری و در پیوند با جامعهٔ ملی، مورد توجه قرار گیرد. مسایل جامعهٔ عشایری، مشکلات یک روش زندگی است نه یک روش تولید، بنابراین در هر تغییری به جنبه‌های انسانی کار، بیش از هر چیز باید عنایت داشت. در این رابطه مسایل و امور عشایر را بلند مدت و در درون برنامه‌های توسعهٔ گسترده‌ای باید لحاظ نمود.

هر گونه اقدامی اگر به تمایلات عشایر توجه نماید و منافع اکثریت عشایر را دربرگیرد پایدار می‌ماند. اسکان به عنوان تغییر اجتماعی، پدیده‌ای است که همواره وجود داشته که ممکن است برنامه‌ریزی شده یا بدون برنامه باشد یا تحت هر عاملی اعم از تأثیر قدرت بیرونی و تحمیلی و یا انگیزشی و برخاسته از درون جامعه عشایر صورت گیرد. با توجه به پیچیدگی کار، دشواری موضوع و محدودیت زمان، فرآیند تغییر در دانش افراد ایلی ، تغییر در نگرش و طرز تلقی افراد و تغییر در رفتار فردی و گروهی باید اعمال شود و همزمان، نهاد اجتماعی مشروعی از خبرگان عشایر، شکل گیرد تا در مراحل تغییر تشریک مساعی نماید و مشارکت تودهٔ عشایر را جلب نماید.

نکتهٔ مهم دیگر آن است که دستگاه متولی ، علاوه بر جامع‌نگری، انعطاف‌پذیری و برخورداری از پشتیبانیهای مادی و معنوی باید به خصوصیات اجتماعی و ویژگیهای این جامعه آشنایی کامل داشته و ضمن وقوف به مبانی کار، با بهره‌گیری از توانایی نیروهای با انگیزه علاقمند و متخصص، در هر مرحله، تصمیم‌گیری عقلایی نماید.